

خاطره

نشان عشق

مثل همیشه، پایان دیدار هایمان با خانواده شهدا با ذکر و یاد اهل بیت (ع) همراه می‌شود؛ اما این بار که دیدار ما با خانواده سردار شهید وحید فاطمی نژاد همزمان با ایام میلاد پیامبر اسلام (ص) است، در خانه‌ای هستیم که ۳ کودک یتیم دارد. حجت‌الاسلام ذوعلم رو به بچه‌های می‌کند و می‌گوید: «می‌دانید این روزها ایام ولادت پیامبر است؟ پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) پدر همه امت هستند و هیچ بچه شیعیای در جهان بدون پدر و سرپرست نیست.»

شاید علی کوچک و خواهرانش هنوز نتوانند معنای راستین این جملات را بفهمند، اما من یقین دارم این ۳ کودک، پدرانگی و محبت آقا رسول‌الله (ص) و امیرالمومنین (ع) را در زندگیشان خواهند چشید؛ فرزندان شهیدی که اگر چه پدرشان دیگر در خانه نیست، اما هیچ‌وقت بی پناه نخواهند ماند.

بعد از پایان صحبت‌ها، می‌روم سمت میزی که عکس شهید فاطمی نژاد روی آن قرار گرفته است. کنار عکس، لباس سربازی‌اش است؛ قرآن، یک پلاک و یک سربند قرمز.

همسر شهید درباره پلاک می‌گوید همان پلاکی است که هنگام شهادت به گردنش بوده و هنوز خون شهید روی آن مانده است و این نخستین بار است که آن را از جای خودش بیرون آورده و روی میز گذاشته است تا مهمانان امروز خانه، این یادگار را ببینند. اجازه می‌خواهم و پلاک را در دستم بگیرم، سنگین نیست؛ اما انگار چیزی بیشتر از وزن یک تکه فلز در دستم نشسته است؛ سنگینی بیست و چند سال غیبت، وفاداری، تعهد، عشق به دین و کشور.

به خونی که هنوز روی پلاک مانده نگاه می‌کنم و فکر می‌کنم این آخرین چیزی است که از آن روز با خودش آورده نشانی از زندگی مردی که تمام عمرش برای آنچه‌ماور داشت، ایستاد و در آخر به آرزویی که سال‌ها برایش برنامه داشت، رسید. چه خوب به «فاستقم کما امرت» عمل کردی آقای وحید فاطمی نژاد!



مادرانه‌های یک شهید

کتاب «تنها گریه کن» به قلم اکرم اسلامی که از سوی نشر سماوا منتشر شده است، زندگی اشرف‌سادات منتظری، مادر شهید محمد معماریان را روایت می‌کند. این اثر تصویری از یک مادر فداکار ایرانی است که از انقلاب تا دفاع مقدس، جانانه ایستاد. این اثر توسط رهبر شهید انقلاب تعظیم شده است.

سیدۀ فاطمه مطهری | خبر نگار | سردار شهید وحید فاطمی نژاد، سر تیم حفاظت شهید علی لاریجانی بود؛ مردی که ۲۰ سال از عمرش را متعهدانه کنار دکتر لاریجانی گذراند و سرانجام، همراه با او به شهادت رسید. همراه با حجت‌الاسلام والمسلمین علی ذوعلم، رئیس اندیشکده بیانیه گام دوم انقلاب و جمعی از اعضای دفتر حفظ و نشر آثار رهبر شهید انقلاب به دیدار همسر شهید، ۳ فرزندش فاطمه ۱۱ساله، معصومه ۹ساله و علی ۷ساله و برادر همسر شهید در خانه حضور داشتند.

همان ابتدای ورود، آبنسر در دوطرف خانه توجهم را جلب می‌کند؛ روی هردو، تصویر شهیدی است و زیر هر تصویر، جمله‌ای با دستخط خود او نوشته شده است. یکی تصویر شهید وحید فاطمی نژاد است. تصویر دیگر، جوانی است که از چهره‌اش پیداست سن‌وسالی نداشته؛ نام خانوادگی‌اش فاطمی نژاد است، اما نمی‌دانیم کیست. همسر شهید توضیح می‌دهد: «برادرزاده وحید است؛ محمدجواد فاطمی نژاد. چندروز قبل از عمویش، در تونل اشتراد شهید شده؛ از بچه‌های هوافضاست و تک‌فرزند.» توجهم به استفاده از زمان افعال جلب می‌شود؛ وقتی از شهید حرف می‌زند، از فعل «است» استفاده می‌کند نه فعل «بود». قدردن زیبا در عمل و کلام، اعتقادش را به زنده‌بودن شهدا را نشان می‌دهد. حجت‌الاسلام ذوعلم پس از قرائت آیاتی درباره حیات شهدا، از جایگاه آنان می‌گوید: از اینکه اگر این حجاب‌های دنیایی کنار می‌رفت و ما می‌توانستیم آن سوی عالم را ببینیم، جایگاه شهدا

را می‌دیدیم و خودشان به ما بشارت می‌دادند که در چه جای خوبی هستند. می‌گوید: «شهدا نه غمگین هستند و نه پشیمان؛ در یک حیات معنوی و متعالی حضور دارند که برای ما قابل درک نیست. برکت شهدا پایان‌ناپذیر است. از امام خمینی (ره) یاد می‌کند که با حسرت از شهدا سخن می‌گفتند و می‌فرمودند: «ما از این قافله جا مانده‌ایم.» بعد به جمله معروف شهید مطهری اشاره می‌کند که شهدا شمع محفل بشریتند و توضیح می‌دهد که یعنی راه را روشن می‌کنند و مسیر را نشان می‌دهند. بعد به جمله‌ای که با دستخط شهید، زیر عکس او روی بئر نوشته شده اشاره دارد: «درباره چیزی که به آن علم نداریم، قضاوت نکنیم و حرف نزنیم.» و از همسر شهید درباره این دستخط می‌پرسد. خانم فاطمی نژاد می‌گوید: «این جمله را در دفتر چهای، همین سال‌های اخیر نوشته؛ دستخط زیادی از او

باقی نمانده است. حتی وصیت‌نامه‌ای هم از او نداریم.» حجت‌الاسلام ذوعلم احتمال می‌دهد این جمله که برگرفته از آیه قرآن، «لا تقل ما لیس لک به علم» است، تحت تأثیر سال‌هایی نوشته شده که شهید در کنار دکتر لاریجانی بوده است؛ سال‌هایی که حرف‌ها و قضاوت‌های زیادی درباره دکتر می‌شده و شاید او ترجیح داده بود به جای واردشدن به آن حرف‌ها، این جمله را برای خودش یادداشت کند. همسر شهید از سال ۱۳۹۰ می‌گوید؛ از روزهای خواستگاری. همان موقع آقا وحید گفته بود برنامه‌اش این است که شهید شود و برای او، این فقط یک

حرف نبود. هر چیزی را که می‌خواست، برایش برنامه‌ریزی می‌کرد و به آن می‌رسید. برای شهادت هم برنامه داشت و زندگی‌اش را بر همان اساس پیش برد. حالا وقتی به آن حرف قدیمی همسرش فکر می‌کنی، می‌گویی رسیدن‌های وحید نتیجه توکل و توسلش بوده است. بعد با آرامشی می‌گوید: «الحمدلله که روزی‌اش شد شهادت. حجت‌الاسلام ذوعلم با شنیدن این جمله می‌گوید: «الحمدلله که شما شاکر هستید»

بعد بخشی از دعای ماه رجب را می‌خواند:

«اللهم انی استلک صبر الشاکرین لک.»



داستان یک همسر ایثارگر

کتاب «ساجی» نوشته بهناز ضرابی‌زاده و منتشرشده توسط نشر سوره مهر، زندگی نسرين باقرزاده، همسر سردار شهید بهمن باقرزاده، را روایت می‌کند؛ داستان زنی که در کنار همسرش در خرمشهر ماند و تا پایان جنگ و شهادت او، سختی‌های بسیاری را تحمل کرد.

خاطره

لبخند دوست داشتنی



برادر همسر شهید از خصوصیات شهید و حید فاطمی نژاد می‌گوید؛ از اینکه کم حرف و رازدار بوده و هیچ‌وقت اطلاعاتی از طرف او به خانواده منتقل نمی‌شده است. حتی وقتی دخترش می‌خواست از او آذری یاد بگیرد، نخستین چیزی که به او یاد داد، «آز دانیش» بوده؛ یعنی کم حرف بزن.

از پرتلاش‌بودن شوهر خواهرش می‌گویند و وفاداری‌اش به انقلاب و نظام؛ اینکه همیشه در این راه تلاش کرده و اجرش را هم گرفته است. از این می‌گوید که آقاوحید به‌دلیل شغلش زمان زیادی کنار خانواده نبوده، اما وقتی خانه بوده، همه وجودش را برای خانواده می‌گذاشته است. با بچه‌ها بازی می‌کرده، هواپشان را داشته و سعی می‌کرده چیزی برایشان کم نگذارد. از سفره‌دار و مهمان‌نوازبودن شهید هم می‌گوید.

حجت‌الاسلام ذوعلم همین «سفره‌داری» را می‌گیرد و از آن پل می‌زند به همین لحظه. می‌گوید: «انشاءالله سفره‌داری شهید هنوز ادامه دارد؛ فقط از جایی دیگر. حالا از بهشت هوای ما را دارد؛ همین ما که امروز به خانه‌اش آمده‌ایم.» بعد رو به بچه‌ها می‌کند و می‌گوید: «بابا هنوز هم برایتان خوراکی می‌فرستد؛ فقط جنسش فرق کرده و شکلش متفاوت شده است.» از بچه‌ها می‌خواهد از بابا بگویند. فاطمه، دختر بزرگ شهید، از نظم زیاد پدرش می‌گوید. از اینکه دلش برای بابا تنگ شده و دوست داشته بیشتر او را ببیند، بیشتر کنارش باشد و بیشتر بغلش کند؛ اما وقتی به این فکر می‌کند که بابا حالا کجاست و خودش از جایی که هست راضی است، او هم راضی است.

معصومه که امسال تازه تکلیف شده است، از ادامه‌دادن راه پدر می‌گوید. از اینکه می‌خواهد کارهایی را انجام بدهد که بابایش دوست داشته؛ مثل رعایت حجاب و نماز خواندن. علی، کوچک‌ترین فرزند شهید، امسال کلاس اول را تمام کرده است. آقای ذوعلم رو به او می‌کند و با لبخند می‌پرسد: «پس سواددار شدی؟ کتاب می‌تونی بخونی؟» و علی کوچک می‌خندد و همه را یاد لبخندهای دوست‌داشتنی پدرش می‌اندازد.

آگهی برگزاری مناقصه عمومی

خرید نوار نقاله لاستیکی و تجدید مناقصه خرید CPU

شرکت سیمان مازندران در نظر دارد نسبت به خرید نوار نقاله لاستیکی از طریق برگزاری مناقصه عمومی و خرید CPU از طریق تجدید مناقصه عمومی به شرح جدول ذیل اقدام نماید. بدنبوسیله از متقاضیان دعوت می‌گردد در صورت تمایل به شرکت در مناقصه با در نظر گرفتن اطلاعات ذیل جهت دریافت و تحویل اسناد اقدام بعمل آورند.

موضوع	مناقصه اول	خرید نوار نقاله لاستیکی
مناقصات	مناقصه دوم	خرید CPU - AC800M
مشخصات فنی	مشخصات فنی هر یک از مناقصات در قالب فایل PDF بعنوان ضمیمه اسناد در آدرس اینترنتی ذیل بارگذاری گردید.	
نوع مناقصه	عمومی	
دریافت اسناد	از تاریخ درج آگهی	
مهلت تحویل اسناد	حداکثر تا ساعت ۱۴ مورخ ۱۴۰۵/۰۶/۱۸	
آدرس اینترنتی دریافت اسناد	سایت اینترنتی شرکت سیمان مازندران به نشانی http://mazandarancement.ir لینک مناقصه و مزایده	
محل دریافت و تحویل اسناد	دفتر مرکزی : تهران، خیابان آفریقا، بین قفر و میرداماد، خیابان شهید ستاری پلاک ۵۱، واحد بازرگانی کار خانه : مازندران، نکا، جنب قریه آبلو، شرکت سیمان مازندران، واحد بازرگانی، امور قراردادها	
تلفن پاسخگویی	۰۱۱۳۴۷۲۷۶۶۱	

شرکت سیمان مازندران (سهامی عام)

کودکان از بازی آموزند

از خط‌کشی عابر پیاده عبور کنیم

راهنمای همشهری

تمام آنچه به دنبال آن هستید فقط با یک کلیک در

rahnama.com

استخدام

خودرو

خدمات

لوازم خانگی

املاک

گردشگری

کسب و کار

لوازم الکترونیکی